

عراق چگونه به زخم ناسور تبدیل شد؟

(عنان حنیف)



مجله لنست - از معتبرترین نشریات علمی بریتانیا- دوازدهم اکتبر نتیجه تحقیقی را به چاپ رساند که به باور کارشناسان جنگ و سیاست تا به امروز دقیق ترین برآورد از نتایج فاجعه عراق است. تهیه کنندگان این گزارش در پایان مطالعه خود به نکته ای تکان دهنده رسیده و نتیجه گیری کرده بودند که میزان مرگ و میر عراقی ها در چند ماه نخست جنگ حدود پانزده هزار نفر در ماه بوده است اما پس از این یعنی تا اکتبر ۲۰۰۶ ششصد هزار عراقی به شیوه ای خشونت آمیز کشته شده اند. دولت های آمریکا و انگلیس به سرعت این نتایج را رد کرده و آن ها را «از حیث روش شناختی مخدوش» خواندند؛ اما محققان لنست از شیوه های بسیار علمی و استاندارد برای محاسبه مرگ و میر در جنگ و منطقه های مصیبت زده استفاده کرده بودند. آن ها از اغلب محلات و مناطق درگیر جنگ دیدن کرده و گزارش آمار قربانیان را معتبرترین منابع محلی و شاهدان جنگ جویا شده بودند. دلایل امتناع این دولت ها به قدر کافی روشن است: پذیرفتن این نتایج برای دولت های مقصر بسیار ویرانگر بود.

آمار قربانیان فاجعه عراق آنگاه تکان دهنده می شود که دریابیم در میان ششصد هزار نفر قربانی خشونت های جنگ عراق (یا حتی بیش از این تعداد)، بخش غالب آنان توسط نظامیان آمریکایی به قتل رسیده اند و نه توسط بمب های جاده ای یا جوخه های مرگ یا مجرمان خشن. محققان لنست از شهروندان عراقی پرسیده بودند که عزیزانشان چگونه مرده اند و چه کسی مسئول آن است. شناخت خانواده ها درباره علل مرگ ها بسیار جالب بود. خانواده قربانیان می دانستند که قربانیان حملات هوایی به دست بیگانگان، قربانیان بمبگذاری های موترو توسط شورشیان کشته شده اند و قربانیان اصابت گلوله و موارد دیگر تلفات نیز اغلب در درگیری ها و شرایطی رخ داده اند که شاهدی وجود نداشته است. طبیعی بود که شنیدن این نتایج برای آن عده از کسانی که تلفات جنگ را از دریچه بیانیه های پنتاگون یا رسانه های متحد بوش می بینند، دشوار آید.

بر پایه پاسخ خانواده های قربانیان آنجا که به طور قطع می دانستند مقصر قتل عزیزانشان کیست، سهم نیروهای آمریکایی (یا ائتلاف متحدشان) ۵۶ درصد برآورد شده بود. این یعنی می توان با اطمینان گفت که نیروهای ائتلاف تا نیمه سال ۲۰۰۶ حداقل صدو هشتاد هزار عراقی را کشته اند.

این درحالی است که محققان اطمینان یافته بودند که آمریکا سهم جدی از تقصیر در مرگ های مشکوک دارد. رقم باقیمانده را می توان به شورشیان، مجرمان بومی ویا نیروهای عراقی نسبت داد . چرا ما چیزی درباره این ها نمی دانیم؟ یقیناً کشته شدن سیصد نفر عراقی در روز بارها و بارها خبرساز می شود و با این حال، رسانه های الکترونیک و چاپی خیلی راحت به ما نمی گویند که آمریکا باعث کشته شدن تمام این افراد می شود. ما خبرهای زیادی درباره موثرهای بمبگذاری شده و جوخه های مرگ می شنویم، اما اخباری درباره کشته شدن عراقی ها به دست آمریکایی ها نمی شنویم مگر درباره اخبار پراکنده تروریستی یا فجایع پراکنده دیگر. پس آمریکا چگونه این قتل عام را انجام می دهد و چرا این وضعیت ارزش خبری ندارد؟ پاسخ این سؤال در آمار حیرت آور دیگری نهفته است: این آمار را نیروهای نظامی آمریکا منتشر کرده و توسط مؤسسه فوق العاده معتبر بروکینگز گزارش شده است: در چهار سال گذشته، نیروهای نظامی آمریکا روزانه بیش از هزار نیروی گشتزنی را به محله های دشمن فرستادند که مأموریت همه آنها دستگیری یا کشتن شورشیان و تروریست هاست. (اگر سربازان عراقی را نیز که در میان نیروهای آمریکایی حضور دارند به شمار آوریم، از ماه فوریه، این تعداد به حدود پنج هزار نیروی گشت در روز رسیده است).

این هزاران نیروی گشت نقش اول را در خط مقدم فیر به هزاران عراقی داشته اند؛ چون این ها بر خلاف چیزی که اول به ذهن می آید، فقط کارشان «راه رفتن زیر آفتاب» نیست. در واقع، همان طور که نیر روزن، يك روزنامه نگار مستقل، در کتاب بسیار خواندنی اش، «در درون پرنده سبز»، به روشنی و به شیوه ای دردناك توصیف کرده است، این گشتزنی ها وحشی گری های پرزوری را در بر می گیرد که فقط گهگاهی توسط يك روزنامه نگار مستقل از جریان کلی رسانه های آمریکا گزارش می شود. وقتی که هدف و روند کار این گشت ها را از نزدیک زیر نگاه بگیریم، خشونت های آنان هویدا می شود . هر مردی که در سن جنگ باشد، نه تنها مظنون است بلکه بالقوه يك دشمن خطرناك به حساب می آید. به سربازان ما می گویند که خطر نکنند: مثلاً در بسیاری از موارد نفس در زدن ممکن است باعث فیر گلوله شود. در نتیجه به آن ها دستور داده شده که هر وقت با وضعیتی ظاهراً خطرناك روبه رو هستند، غافلگیرانه عمل کنند - درها را بشکنند، به هر چیز مشکوکی فیر کنند و درون هر اتاق یا خانه ای که احتمال مقاومت در آن ها باشد بم دستی بیندازند. اگر با مقاومت محسوسی روبه رو شوند، به جای این که سعی کنند به ساختمان حمله کنند، می توانند از توپخانه یا نیروهای هوایی کمک بگیرند.

همچنان روز ۱۴ مارچ سال جاری پنتاگون با انتشار اطلاعیه ای اعلام کرد که درگیری های عراق از جنگ داخلی پیچیده تر است. این اطلاعیه تنوع و روابط داخلی مابین گروه های مذهبی، نژادی و تندرو، و چگونگی ایفای نقش هر یک در درگیری های موجود را، نشان می دهد. گرچه پیچیدگی وضعیت عراق پدیده ای نو محسوب نمی شود، اما تأیید آن توسط مقامات نظامی امری جدید است. چرا که با این پذیرش، اگر آمریکا بخواهد هر گام موفقیت آمیزی در عراق بردارد، باید طرح (استراتژی) مناسب در پیش بگیرد. طرح را که ارتش در حال حاضر برای مقابله با شورش در پیش

گرفته، توسط جنرالی هدایت می شود که خود نظریه پرداز آن است. متاسفانه این طرح تنها برای یک جنبه از محیط پیچیده عراق است، و به همین سبب به موفقیت نخواهد انجامید. طرح جدید مقابله با شورش ارتش آمریکا، شورش را جنبشی مسلح و سازمان یافته تعریف می کند که هدفش سرنگونی دولت است. اما چیزی که در عراق مشاهده می شود، بسیار فراتر از این تعریف است. لذا برای بسیاری از آمریکایی ها، عبارت شورش مفهومی گسترده برای تشریح صدمات فزاینده ای می باشد که به عراق لطمه می زند.

بنابراین استفاده از عبارت شورش، سبب محدود شدن قدرت از فهم و درک رخدادهایی می شود که در عراق اتفاق می افتد. چرا که وادار می کند که تنها یک شورش مسلحانه ساده را ببینیم. شورش که در واقع مانند یک نقاب، پیچیدگی وضعیت را می پوشاند. این درک ضعیف از محیط، امید واهی به پیروزی قدرت مقابله با شورش را، افزایش می دهد. پس از سقوط رژیم صدام حسین، شورش آغاز شد. نیروهای وفادار (به رژیم صدام) و جنگجویان داخل کشور کوشیدند با حملات نظامی، آمریکا و دولت انتقالی را تضعیف کنند. موفقیت آنها سبب شد که چیزی که فقط یک شورش بود، به شکل هسته جنگی داخلی و سرانجام تضعیف کننده ای واقعی برای جامعه مدنی در آید. چراکه جهت حمایت سیاسی از دولت مرکزی را، به سمت پشتیبانی از سایر منابع قدرت تغییر داد. منابعی که نه تنها نماینده شورشیان نخستین بودند، بلکه نماد شبه نظامیان و سران جنگ افروزی هم محسوب می شدند که در مرزبندی های فرقه ای، قومی و قبیله ای تقسیم شده بودند.

شورش را باید پیش از آن که اجازه استحکام بیابد و وارد بافت فرهنگی و سیاسی یک کشور شود، در نطفه خفه کرد. چراکه اگر به جز دولت یک کشور، هر منبع قدرت دیگری اعم از سران جنگی و یا گروه های فرقه ای قدرت مشروع پیدا کنند، در واقع به صورت دولت درمی آیند. و این دقیقا همان چیزی است، که در عراق رخ داد. چراکه دولت عراق و نیروهای آمریکا در مقایسه با قدرت های غیر متمرکزی که در کنار مرزبندی های فرقه ای و قومی وجود دارند، به قدرت دسته دوم و غیر اصلی تبدیل شده اند. به موازاتی که این گروه ها قدرتمند تر می شوند، در بین خود نیز به نبرد می پردازند. باید دانست که خشونت های فرقه ای و قومی در عراق، تنها ادامه شورش ها نیست. بلکه گفتگوی سیاسی از طریق درگیری های مسلحانه است، که تنها می توان آن را جنگ داخلی نامید. تقسیمات و شکاف های موجود در عراق، با هر تهاجم بیشتر تثبیت می شوند و بیشتر ریشه می گسترانند. لذا در حال حاضر، درهم شکستن موانعی که بر سر راه اعتمادسازی و همکاری قرار دارند، تقریبا به صورت کاری غیرممکن در آمده است. کاری که قطعاً ظرف یک سال آینده، امکان انجامش وجود ندارد.

برای مبارزه با اوضاع رو به وخامت، ارتش آمریکا کوشیده یک رشته عملیات ضدشورش انجام دهد. یکی از بخش های اصلی اینگونه عملیات، گسترش و پیچیدگی وابستگی داخلی در سطح فردی و اجتماعی می باشد. این وابستگی بر آن است که از طریق قرار و مدارهای همکاری، ایجاد اعتماد و تعامل متقابل کند، تا به این وسیله مرزبندی های فرقه ای و قومی را کاهش دهد.

هدف نهایی عملیات ضد شورش این است که پیش از تثبیت و قوی تر شدن سایر منابع قدرت، با گسترش این شبکه های پیچیده اعتماد، آن منابع را تضعیف کنند. جنرال دیوید پترائوس می داند که برای موفقیت در عراق، ایجاد اعتماد ضروری می باشد. لذا پیشنهاد می کند که دولت عراق با گروه های شورشی از در آشتی درآید. متأسفانه شورش و گروه هایی که از درون آن گسترش یافته اند، استقرار پیدا کرده اند و مانع عمده ای در راه سرانجامی موفقیت آمیز در عراق به شمار می روند.

به همین سبب، پترائوس باید طرحی را پیش رو بگذارد که در عین بازسازی اعتمادی که احتمالاً در خلال چهار سال گذشته در ایالات متحده و دولت عراق از دست رفته، متضمن منافع گروه های مختلف هم باشد. ولی او کارشناسان سیاسی و اقتصادی لازم را در اختیار ندارد، تا از طریق سرمایه گذاری و کوشش های جدی جهت گسترش تعاملات سیاسی بین گروه های گوناگون، به مذاکرات و احیای جامعه مدنی عراق کمک کند.

ایالات متحده نیاز دارد که به رغم علائم مشوق کوتاه مدت که رئیس جمهور مشاهده می کند، در مورد انتظارات خود برای موفقیت در عراق بازنگری کند.

اگر عملیات ضد شورش سه و یا حتی دو سال پیش انجام شده بود، روند جریانات عراق می توانست به نحوی چشمگیر بهتر باشد. اما ما به جای چنین کاری، اجازه داده اند که شورش به درگیری پیچیده تری تبدیل شود که مشخصه های جنگ داخلی، جنگ های درون جوامعی، و سرکردگی جنگی دارد.

پترائوس در حالی با شورش تک بعدی می جنگد، که با درگیری چند وجهی روبرو می باشد. در عراق با در اختیار قرار دادن افراد بیشتر، بودجه محدود تر، و سیستم سیاسی غیر قابل انعطاف و خصمانه برای فرمانده در این کشور، او را به خوبی تجهیز و آماده نکرده اند. چراکه مهمترین ابزار موفقیت در عراق حرکت آنی و ائتلاف نکردن وقت می باشد، یعنی چیزی که آن را هدر داده اند. چون در همان حالی که برای پیروزی در عراق دعا می کند، ایمانشان را در گروه اقدامات ضد شورش یعنی تاکتیکی گذاشته اند که دست کم دو سال دیر به فکر انجامش افتاده اند.

www.esalat.org